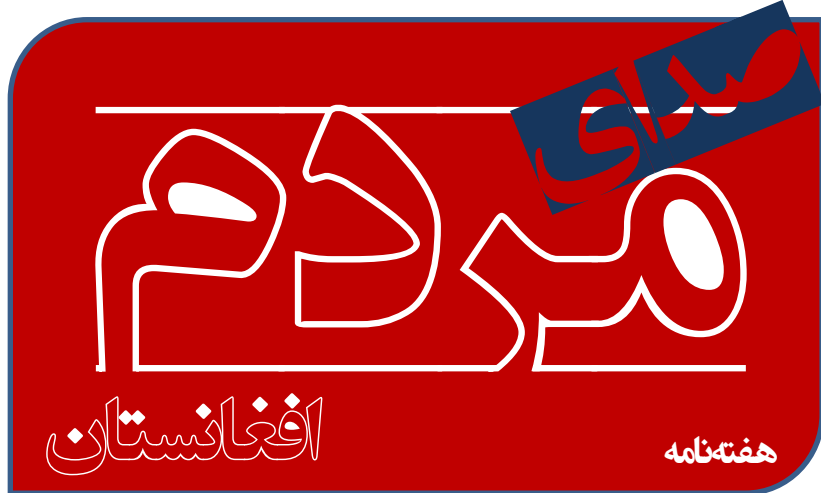


ترامپ: کره شمالی هم چنان تهدیدی برای آمریکا است

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا تحریم‌های این کشور علیه کره شمالی را تمدید کرده و دلیل آن را "تهدید فوق‌العاده" این کشور به دلیل داشتن سلاح‌های هسته‌ای خوانده است. تمدید تحریم‌های کره شمالی ۱۰ روز پس از آن صورت می‌گیرد آقای ترامپ پس از بازگشت از دیدارش با کیم جونگ اون گفت کره شمالی دیگر یک تهدید هسته‌ای نیست. آمریکا هم‌زمان با این اقدام دو مانور نظامی آموزشی خود با کره جنوبی را لغو کرده است.

پنتاگون، وزارت دفاع آمریکا گفته است هدف از این کار پشتیبانی از تلاش‌های دیپلماتیک به شمار می‌رود. پیشتر آمریکا مانور نظامی مشترک با کره جنوبی را که قرار بود اگست امسال برگزار شود لغو کرده بود. آقای ترامپ وعده پایان دادن به "مانورهای نظامی" سالانه با متحدان آمریکا در شبه جزیره کره را داده است. این تصمیم به طور غیرمنتظره در پایان دیدارش با کیم جونگ اون اعلام شد. این تصمیم بسیاری را غافل‌گیر کرد چون آمریکا قبلاً گفته بود مانورهای نظامی با متحدان، بخش مهمی از ائتلاف نظامی این کشور با کره جنوبی است و تنها جنبه دفاعی دارد.



سال پنجم، یکشنبه، ۳ سرطان، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۴ جون ۲۰۱۸

شماره ۱۸۵

انتخابات؛ فرصت یا تهدید؟



که اسحق علی احساس

بخش اول

بدون شک انتخابات ۲۰۱۴م نقطه‌ی عطفی در تاریخ دموکراسی در افغانستان و مرزی است میان بی‌باوری و باورمندی به روندهای مردم‌سالار در این سرزمین. این انتخابات می‌توانست سکوی پرش به پیش و محکی باشد برای قوام ارزش‌های دموکراتیک. گردانندگان این انتخابات می‌توانستند با استفاده از فرصت، مردم افغانستان را یک گام به دموکراسی واقعی نزدیک‌تر کنند. اما نه تنها چنین نکردند، بلکه با زیرپا کردن قانون اساسی و قوانین مرتبط به انتخابات، آن چنان به اعتماد عمومی صدمه زدند، که به آسانی قابل جمع نخواهد بود. توقع می‌رفت با برگزارشدن انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۳ه.ش ساختار قدرت به گونه‌ای حفظ شود، که در آن اراده و خواست مردم تعیین‌کننده باشد و سیاستمداران اعتبار و صلاحیت‌شان را به صورت مستقیم از مردم بگیرند ...

۲

حمله تهاجمی طالبان بر بخش‌های از ولایت غزنی

مقام‌های محلی در ولایت غزنی از کشته و زخمی شدن ۵ سرباز پولیس در حملات تهاجمی طالبان بر بخش‌های از این ولایت خبر داده‌اند. عارف نوری، سخنگوی والی غزنی به رسانه‌ها گفته است، که گروه طالبان شب گذشته (جمعه، ۱ سرطان) بر چندین پاسگاه نیروهای امنیتی افغانستان در مربوطات مرکز و شهرستان‌های خواجه عمری، قره‌باغ، مقر، اندر و زرخان این ولایت، ۶ حمله تهاجمی را انجام دادند که در نتیجه ۲ سرباز پولیس کشته و ۳ سرباز دیگر زخمی شده‌اند. آقای نوری هم‌چنان گفت که در جریان این درگیری‌ها، ۱۱ جنگ‌جوی طالبان نیز کشته و ۴ جنگ‌جوی این گروه زخمی شده‌اند.

سخن‌گوی والی غزنی می‌گوید که در جریان روز و شب‌های مہتابی وضعیت در کنترل نیروهای امنیتی بوده، اما گروه طالبان با استفاده از تاریکی شب حملات تهاجمی‌شان را بر پاسگاه‌های نیروهای امنیتی انجام می‌دهند. عارف نوری خاطر نشان کرد که نیروهای امنیتی در ولایت غزنی به دلیل نداشتن امکانات کافی از جمله دوربین‌های شب بین و ادامه آتش‌سوزی، نمی‌توانند حملات تهاجمی انجام دهند، به همین دلیل تلفات نیروهای امنیتی در این اواخر زیاد شده است.

دست رد گروه طالبان به سینه کاروان صلح هلمند

اعضای کاروان صلح‌خواهان هلمندی گفته‌اند که گروه طالبان به پیشنهاداتشان از جمله اعلام آتش‌بس فوری، پاسخ نداده است. اقبال خیر، رهبر این کاروان امروز شنبه (۲ سرطان) به رسانه‌ها گفته که طالبان به آنان پیام خصوصی فرستاده، اما خواست آن‌ها از طالبان این بود که از طریق یک اعلامیه به پیشنهادات کاروان صلح پاسخ بدهند.

خیر گفت: «طالبان در پیام خصوصی‌شان به سخنان قبلی‌شان تکرار کرده‌اند که شما در عوض آمدن نزد ما، به بگرام بروید و خواست‌تان را به آنان (آمریکاییان) مطرح سازید». وی خاطر نشان کرد که اعضای این کاروان سر از فردا (یکشنبه، ۳ سرطان) در مقابل سفارت‌خانه‌های آمریکا، روسیه، ایران، پاکستان و دفتر هیأت معاونت سیاسی سازمان ملل متحد (یوناما)، به‌گونه نوبتی خیمه‌ی تحصن برپا خواهند کرد.

به گفته او، آن‌ها می‌خواهند از این طریق با شهروندان کشوری که در مقابل آن سفارت تحصن می‌کنند، ارتباط برقرار کنند. این در حالی است که آتش‌بس فوری، انتخاب یک مرکز برای گفتگوهای صلح، تشکیل حکومت توسط جوانب دخیل و زمان‌بندی خروج نیروهای خارجی، از جمله پیشنهادات کاروان صلح به گروه طالبان می‌باشد.

ضرورت عبور از نگاه معیشتی به یک نگاه راهبردی

غضنفر احمدی



نهادهای استثماری و وارثی بر اساس همان دید معیشتی شده‌اند. تجربه به کرات نشان داده است، هدف غایی رسیدن به یک جامعه‌ی مرفه همانا اهداف راهبردی است، که بتواند تمام هزینه‌ها و برنامه‌های اساسی و ملی را به واسطه‌ی آن پوشش داد، وضعیت فعلی کشور ما نیز طوری طراحی شده است؛ همه نگاه‌ها متمرکز بر همان هدف کوتاه‌مدت معیشتی استوار می‌باشد و این امر برای یک آینده‌ی با ثبات و نسل‌پویا خطرناک است. نگاه‌های قومی، سمتی و معیشتی یک چشم‌انداز ابهام‌آلودی را به بار آورده، که حتی قدرت تفکر را از سر تحصیل‌کردگان و نخبگان افغانستان هم گرفته‌اند.

اغلب مشکلات جامعه‌ی ما وابسته به نبود یک طرح و استراتژی ملی بر اساس منافع ملی است. این مسئله نیز خود برگرفته از همان نگاه‌های معیشتی بر نهادهای جامعه است. بدین معنا که تمام هم و غم یک مسوول و یا یک مقام و حتی یک دانش‌آموخته و روشنفکر ما بر اساس اصرار معیشت استوار است، نه آن هدف اساسی که بتوان از دل آن، مدل و یا تیوری را بیرون داد، که چشم‌انداز آینده در آن تجسم و طراحی شده باشد. همین نگاه‌ها در افغانستان سبب شده است، که نهاد سیاسی فراگیر شکل نگیرد و هر فرد و هر تیمی که روی کار آمده‌اند، به جای داشتن یک دید ملی، دید ابزاری داشته‌اند. در نهایت، این امر موجب پدید آوردن

ستم ملی چیست و چرا کاخ‌نشینان آن را به رسمیت نمی‌شناسند؟

توغل

بخش سوم و پایانی



طبیعی به چالش و منازعه می‌کشاند. از آن جای که جوامع بشری متناسب به تحول در مناسبات اقتصادی و فرهنگی‌اش، طبقات اجتماعی را تولید و حاکمان بر مناسبات اجتماعی را به میدان رقابت عرضه می‌نماید، در شرایط دشوار افغانستان که نظم مرکزی اداری نظم اقتصادی را به جدیت از بالا نظارت می‌نماید. توسعه‌ی اقتصادی درون جوامع تحت‌سلطه نیز ناقص گردیده و در نتیجه نخبگان سیاسی متناسب به معیارهای لازم در آن جوامع که بتواند نظم مرکزی را به چالش بکشاند تولید نمی‌گردد.

روایت روی‌داد تلخ تاریخی این واقعیت غیرقابل انکار را حکایت می‌کند، که عامل و اسباب اصلی ستم ملی دولت مرکزی و نظام مرکزگرای دولتی است، که بر مبنای تمایلات غلیظ شوونیستی، بوروکراسی مورد نظر را ایجاد و سپس آن را رهبری و مدیریت می‌نماید. این چنین نظم متمرکز و بوروکراتیک، برای دستیابی به اهداف و تطبیق برنامه‌هایش، بنابه سرشت طبیعی، نمی‌تواند بی‌غرض بوده، فارغ از تمایلات تبعیض‌آمیز و ستم‌گرانه عمل نماید.

تشدید ستم و روا داری تبعیض سبب می‌شود، تا اجتماعات تحت‌سلطه، در وضعیت واکنشی و یا در جبهه‌ی مخالف با نظم حاکم قرار گیرد. اعمال ستم از بالا و مقاومت واکنشی در قاعده منجر به نفاق اجتماعی گردیده و نظم حاکم را به‌گونه آینده نتواند چالش در تقابل با قدرت مرکزی ایجاد نماید.

گپ مردم



کشتن رهبر طالبان پاکستانی؛ سر آغاز فصل اعتماد میان افغانستان و پاکستان؟

از زمان تقسیم هند بریتانوی به دو کشور هند و پاکستان، روابط دو کشور افغانستان و پاکستان، پر دوسرساز و اغلبین خصمانه بوده است. ادعای ارضی دولت‌های برسر اقتدار در افغانستان از اوان تأسیس پاکستان بر سرزمین‌های آن‌سوی دیورند، یکی از عمده‌ترین دلایل چنین رابطه‌ی فرسایشی و جنگ‌ستیزانه بوده است. در سال ۱۳۵۲ ه.ش، پس از آن‌که سردار داوود خان قدرت را در کابل به‌دست گرفت، داعیه‌ی ادعای ارضی و بحث الحاق بخش‌های وسیع از پاکستان به خاک افغانستان، جدی‌تر شد و کماکان این داعیه به محور اصلی سیاست خارجی دولت وقت افغانستان مبدل گردید. حکومت تحت قیادت داوود خان، با دامن‌زدن به داعیه‌ی (پشتون‌والی) در شکل‌گیری و برجسته‌شدن این ادعا سهم بارزی داشت. داوود با طرح سیاست مبتنی بر تقویت حس هم‌ذات‌پنداری میان پشتون‌های پاکستانی، می‌خواست نیرو و پتانسیل لازم را برای جداسازی مناطق پشتون‌نشین آن‌سوی خط مرزی دیورند و الحاق آن به افغانستان به‌وجود آورد؛ اما آیا عملی‌شدن این سیاست به مذاق پاکستانی‌ها خوش می‌خورد؟ آیا آنان به چنین داعیه‌ای فرصت شکل‌گیری می‌دادند؟

تجربه نشان داد، که نه تنها رویای داوود خان و حکومت‌های پس از او به واقعیت تبدیل نشد، بلکه دولت‌های برسر اقتدار در پاکستان، سیاستی را در قبال افغانستان طرح و به مرحله‌ی اجرا گذاشتند، که محور آن را این اصل تشکیل می‌داد: "کابل باید در آتش بسوزد". چنین هم شد. این ادعا که رویدادهای چهاردهه جنگ در افغانستان، از دل همین استراتژی خصمانه‌ی پاکستان نسبت به افغانستان بیرون آمده است، بی‌جا و دور از واقعیت نیست. تاریخ پیدایش بنیادگرایی نشان می‌دهد، که پاکستان نقش خطرناک و جهت‌دهنده در این بازی مرگبار داشته است. برای اثبات این واقعیت، کافی است به متون تاریخی معتبری که در زمینه‌ی جنگ افغانستان نگاشته شده، مراجعه شود. مرور خاطرات چهره‌های سیاسی_استخبارتی پاکستان نشان می‌دهند که پشت پرده‌ی جهاد افغانستان، طالبان و اکثر گروه‌های تندور و بنیادگرای دیگر که در افغانستان فعال اند، دولت پاکستان و مخصوصن سازمان استخباراتی این کشور «آی‌اس‌آی» قرار دارد. اکنون نیز مسئله همین است. در روابط افغانستان و پاکستان ماهیت قضیه تغییری چندان نکرده است. با وصف آن‌که کابل و اسلام‌آباد در رابطه‌ی ظاهرن دوستانه به‌سر می‌برند، اما کاربست سیاست دوطرف، به‌ویژه دولت مستقر در اسلام‌آباد نسبت به هم‌دیگر خصمانه بوده است. مرور رویدادهای پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م و بررسی مداخلات پاکستان در امور افغانستان گویای این واقعیت است، که سیاست پاکستان مبتنی بر همان اصل است، که بود. دولت افغانستان نیز در رابطه‌اش نسبت به پاکستان در یک اعتدال نسبی نه‌رسیده و روابط تنش‌آفرینی را با پاکستان داشته است.

آن‌گونه که قمر جاوید باجوا، گفته است، اسلام‌آباد دو خواست مشخص از دولت افغانستان دارد: عدم ادعای ارضی و قرار ندادن خاک افغانستان در اختیار آسانی که جنگ نیابتی را علیه پاکستان به پیش می‌برند. جدا از این‌که این دو خواست چقدر به واقعیت نزدیک است، اما به نظر می‌رسد تا زمانی‌که نگرانی پاکستان از جانب افغانستان حل نشود، رابطه‌ی دوستانه و دولت با دولت میان دو کشور هرگز شکل نمی‌گیرد. در روزهای گذشته، زمانی‌که حکومت افغانستان حمله‌ای را علیه ملا فضل‌الله، رهبر طالبان پاکستانی راه‌اندازی کرد و او را از بین برد، اعلام کرد که امیدوار است، این اقدام افغانستان راه برای اعتمادسازی میان دو دولت هموار سازد. اما تجربه نشان داده، که محور سیاست پاکستان نسبت به افغانستان تا زمانی‌که نگرانی آنان برطرف نشود، تغییر نخواهد کرد. بنابراین بهتر این است که حکومت افغانستان در مواجهه با پاکستان رفتار ساده‌لوحانه به نمایش نگذارد. رابطه‌ی خصمانه‌ای دو دولت زمانی دوستانه خواهد شد و اعتماد لازم در رابطه‌ای دو دولت به‌وجود خواهد آمد، که نگرانی‌های اصلی دوطرف به‌ویژه پاکستان از سوی افغانستان حل شود.

انتخابات؛ فرصت یا تهدید؟

مرتبط به انتخابات، آن‌چنان به اعتماد عمومی صدمه زدند، که به آسانی قابل جمع نخواهد بود. توقع می‌رفت با برگزارشدن انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۳ ه.ش ساختار قدرت به‌گونه‌ای حفظ شود، که در آن اراده و خواست مردم تعیین‌کننده باشد و سیاست‌مداران اعتبار و صلاحیت شان را به صورت مستقیم از مردم بگیرند و پس از تصدی و احراز پُست‌های انتخابی، در جهت منافع و خواست مردم کار کنند. ولی متأسفانه برآیند انتخابات ۲۰۱۴ م چیزی نبود، که مردم رقم زده باشد. این انتخابات حتا با ابتدایی‌ترین معیارهای دموکراسی و مردم‌سالاری هم برابر نبود. پس از چنین تجربه‌ی تلخ، باور عمومی نسبت به ماهیت انتخابات که باید زمینه‌ساز حکومت‌های دموکراتیک و مردمی باشد، تغییر کرد و در یک کلیت این انتخابات شکستی شد برای دموکراسی و مردم‌سالاری در افغانستان.

انتخابات ۲۸ میزان ام‌سال

اکنون که قرار است، تا کم‌تر از چهار ماه دیگر دو انتخابات پارلمانی و شوراهای ولسوالی‌ها در کشور برگزار شود؛ شهروندان افغانستان از بستر تجربه‌ی تلخ انتخابات ۲۰۱۴ م ریاست‌جمهوری، به استقبال آن خواهند رفت. تجربه‌ای که پر از سرخورگی و بی‌میلی است و سرشار از بی‌اعتمادی نسبت به روندهای مردم‌محور. در ذیل چنین بستری، طبیعی است که حضور مردم در مراکز ثبت‌نام رأی‌دهندگان کم‌رنگ باشد و همه نسبت به شفافیت و استقلالیت پروسه‌ی انتخابات مشکوک باشند. چالش جدی دیگری که فراروی انتخابات بیست‌وهشتم میزان سال روان، قرار دارد، سایه‌ی سنگین و پرسش‌برانگیز حاکمیت است، که هرازگاهی پروسه‌ی انتخابات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در جریان سه‌سال گذشته، شهروندان این سرزمین هیچ‌گاهی شاهد اقدامات و رفتار مسوولانه از سوی رهبران حکومت در پیوند به انتخابات و نهاد برگزارکننده‌ی آن که کمیسیون انتخابات است، نبوده‌اند. همواره شخص رییس‌جمهور به شکل پنهان و آشکار در امور این نهاد که باید مستقل باشد، دخالت کرده است. قرار معلوم عمده‌ترین دلیل بی‌برنامگی در پروسه‌ی انتخابات، دخالت در تشکیلات و ساختار اداری کمیسیون است، که در جریان نزدیک به چهار سال گذشته، چندین بار اعضای کمیسیون انتخابات از سوی رهبری حکومت تغییر و تبدیل شده‌اند. این دخالت تنها در ساختار تشکیلاتی محدود نبوده، بلکه در طرح برنامه و مکانیسم‌های عملیاتی کمیسیون نیز تأثیرات بدی گذاشته است.

با داشتن تجربه‌ی چندین دور انتخابات، دیگر راه برای ثبات سیاسی در افغانستان، که هنوز در جنگ و بحران به سر می‌برد، هموار شده است و آنان می‌توانند، هرکسی را که بخواهند، انتخاب کنند. هرچند مردم نگرانی‌های را هم داشتند، اما این نگرانی‌ها در برابر امیدواری‌های که شکل گرفته بود، بسیار اندک و کم‌رنگ به‌نظر می‌رسید. در ماه‌های قبل از انتخابات ۱۳۹۳ ه.ش، روحیه‌ی عمومی برای شرکت به پای صندوق‌های رأی، بسیار مثبت ارزیابی می‌شد. با آن‌که مردم دلهره‌های هم به‌خاطر به بازی گرفته‌شدن آرای شان داشتند، اما مصمم بودند، از حق رأی شان استفاده کنند. به بیان دیگر، امیدواری‌های مردم قبل از سپری‌شدن انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۴ م به مراتب بیشتر از نگرانی‌های شان بودند. کم‌تر کسی گمان می‌برد؛ عده‌ای از پوپولیست‌های قبیله‌گرا به آن پیمان خرد جمعی ساکنان این سرزمین را به سُخره بگیرند.

اما آن‌گونه که دیدیم، با حیات سیاسی مردم بازی صورت گرفت. در شرایطی که باید فهم شهروندان افغانستان از انتخابات و اهمیت روندهای دموکراتیک بالا می‌رفت و اعتماد به روش‌های انسانی نسبت به سیاست در جامعه‌ی بحران‌زده‌ی افغانستان پا می‌گرفت، سناریوی بر مردم تطبیق شد، که اهمیت و ارزش رأی و حق تعیین سرنوشت را برای آنان بی‌هوده ثابت ساخت. نهادهای برگزارکننده‌ی انتخابات و مدیران ارشد این نهادها به کمک دست‌گاه حاکمیت، نه تنها به مسوولیت‌های شان که باید امانت‌دار آرای مردم می‌بودند، عمل نکردند و به الزامات انتخابات اهمیت ندادند، بلکه آن‌چنان نقش تخریب‌گرایانه برای آینده‌ی ارزش‌های مدنی و دموکراتیک بازی کردند، که دوران سیاه گذشته، پیش آن همه خفقان و خیره‌سری کم آوردند. این‌جا بود که عده‌ای فاتحه‌ی آزادی و مردم‌سالاری را در روزهای بعد از آن انتخابات خوانده‌شده عنوان کردند و دموکراسی را درمانده و شکست‌خورده خواندند.

انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۴ م

بدون شک انتخابات ۲۰۱۴ م نقطه‌ی عطفی در تاریخ دموکراسی در افغانستان و مرزی است میان بی‌باوری و باورمندی به روندهای مردم‌سالار در این سرزمین. این انتخابات می‌توانست سکوی پرش به پیش و محکی باشد برای قوام ارزش‌های دموکراتیک. گردانندگان این انتخابات می‌توانستند با استفاده از فرصت، مردم افغانستان را یک گام به دموکراسی واقعی نزدیک‌تر کنند. اما نه تنها چنین نکردند، بلکه با زیرپا کردن قانون اساسی و قوانین

پس از فروپاشی حکومت بنیادگرای طالبان و برگزاری چندین دور انتخابات، شهروندان افغانستان به این امیدواری رسیدند، که کم‌کم فرهنگ انتخاب و احترام به اراده‌ی جمعی در این سرزمین نهادینه می‌شود. هرچند مردم از ناهنجاری‌ها و مشکلات بسیاری رنج می‌بردند و ناملی، فقر و رنج‌های طاقت‌فرسا چشم‌انداز آینده را سخت و دشوار جلوه می‌داد؛ اما اتفاقات خوب و امیدواری‌های نیز وجود داشت، روزنه‌های امیدبخش به سوی فردای بهتر باز شده بود و مردم به شدت نسبت به حیات سیاسی_اجتماعی شان خوش‌بین بود. به‌نظر می‌رسید، کنش‌گران سیاسی برای رسیدن به قدرت، دیگر چون گذشته دست به رفتارهای خشونت‌آمیز نمی‌زنند، بلکه با توسل به آرای مردم و با پذیرش تصمیم جمعی برای احراز کرسی‌های انتخابی مبارزه می‌کنند. امید می‌رفت ارزش‌های مدنی و مردم‌محور در جامعه جا باز کرده، فرهنگ زندگی مسالمت‌آمیز نهادینه شده و دوران سیاه زور و زورگویی به سر رسیده باشد. اما دریغاً که چنین نبود. مردم و جامعه‌ی جهانی، انتخاباتی را در افغانستان به نظاره نشستند، که تاریخ مردم‌سالاری و دموکراسی در هیچ جای جهان، تجربه‌ای چنان انتخابات ننگین و سیاه را نداشتند. انتخابات نبود، سناریویی بود، که اگر از هر طرف به بررسی گرفته شود، جز ناامیدی و مرگ مردم‌سالاری چیزی دیگری را به نمایش نمی‌گذارد. حرف از تقلب میلیونی بود، از نه‌گفتن آشکار به اراده‌ی عمومی و از دست‌برد به انتخاب و تصمیم جمعی.

پیش‌زمینه

آن‌چه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۴ م/۱۳۹۳ ه.ش گذشت، بیشتر از یک تقلب بود. درست زمانی به اعتماد، باور و اراده‌ی مردم افغانستان اهانت صورت گرفت، که شهروندان این سرزمین امیدوار شده بودند، تا گسترده‌تر از پیش به تمرین و مشق دموکراسی بپردازند. تا آن زمان مردم تجربه‌ی دو دور انتخابات ریاست‌جمهوری را داشتند و دوبار برای گزینش نمایندگان شان در شوراها و ولایتی و پارلمان به پای صندوق‌های رأی رفته بودند. این تجربه‌ها هرچند کامل و آن‌چنانی که باید، موفق نبود، اما تا اندازه‌ای قابل قبول و امیدبخش بود. مردم امیدوار شده بودند، که

در شرایطی که باید فهم شهروندان افغانستان از انتخابات و اهمیت روندهای دموکراتیک بالا می‌رفت و اعتماد به روش‌های انسانی نسبت به

سیاست در جامعه‌ی بحران‌زده‌ی افغانستان پا می‌گرفت، سناریوی بر مردم تطبیق شد، که اهمیت و ارزش رأی و حق تعیین سرنوشت را برای آنان

بی‌هوده ثابت ساخت. نهادهای برگزارکننده‌ی انتخابات و مدیران ارشد این نهادها به کمک دست‌گاه حاکمیت، نه تنها به مسوولیت‌های شان که باید

امانت‌دار آرای مردم می‌بودند، عمل نکردند و به الزامات انتخابات اهمیت ندادند، بلکه آن‌چنان نقش تخریب‌گرایانه برای آینده‌ی ارزش‌های مدنی و

دموکراتیک بازی کردند، که دوران سیاه گذشته، پیش آن همه خفقان و خیره‌سری کم آوردند. این‌جا بود که عده‌ای فاتحه‌ی آزادی و مردم‌سالاری را

در روزهای بعد از آن انتخابات خوانده‌شده عنوان کردند و دموکراسی را درمانده و شکست‌خورده خواندند.

ستم ملی چیست و چرا کاخ‌نشینان آن را به رسمیت...

این سیاست تکمیل ستم ملی در عرصه‌ی اقتصادی است، که به‌گونه‌ی ماهرانه می‌کوشد از رشد سرمایه‌ی لیبرال در آن جوامع جلوگیری نماید. بدین شیوه وی اجازه نمی‌دهد تا ملیت‌های تحت‌سلطه غرض دفاع از خود با دست پُر اقتصادی عمل نماید. پیامد این سیاست ویران‌گرانه سبب می‌شود، تا همانند عرصه‌ی سیاست، در میدان رقابت اقتصادی نیز سرمایه‌ی ملی شکل نگرفته و در این ساحه رقابت‌ها در چوکات نظم اجتماعی و به‌ویژه ساختارهای مشخص قومی با هم در یک منازعه بی‌سرانجام درگیر می‌باشند. در نتیجه ساختار جوامع هم‌چنان دست‌نخورده باقی مانده و ساختار قبیلوی، مهار حرکت به سوی ایجاد ملت_دولت‌سازی را اداره و کنترل نماید. این روش ویران‌گرانه و نفاق برانگیز، که به‌ویژه از دوره‌ی نادرخان به این سو با اندک تغییراتی در شیوه‌ی توزیع صلاحیت‌های سیاسی و امتیازات اقتصادی عمل کرده، یکی از اصول اساسی برای حکومت مرکزی در کابل به حساب آمده است.

تاریخ افغانستان گواه این حقیقت است، که به هر اندازه شرایط و اوضاع سیاسی به وخامت گرایده، تحمیل ستم ملی از طریق تحریم اقتصادی از سوی حکومت مرکزی جدی‌تر به مشاهده رسیده است. پا به پای آن روش، سیاست نیز قبیلوی گردیده و خون قبیله در مدیریت جامعه بیشتر مدنظر قرار گرفته است. این سیاست مغرضانه پیامد گوناگون داشته، که از جمله می‌توان به چند نمونه‌ی جدی آن به‌گونه‌ی مختصر اشاره کرد:

۱- با وجود تزریق مقادیر وسیع امکانات پولی در بدنه‌ی

جامعه، ساختار اجتماعی و یا ساختار قبیلوی جوامع که اصولن باید متحول گردیده و به طرف ملت‌شدن گام بردارد. ساختار قبیلوی با استفاده از تزریق ارز و یا امکانات دیگر بیشتر انسجام یافته و بافت‌های فرسوده‌ی آن از نو خود را بازسازی می‌نماید.

۲- به هر اندازه ساختار جوامع قبیلوی هماهنگ و سازمان‌یافته عمل نماید، به همان اندازه در معرض بهره‌برداری مغرضانه‌ی سیاسی از سوی کشورهای منطقه و یا قدرت‌های رقیب جهانی قرار گرفته و منازعات قبیلوی در سطح کلان توسط استخبارات آن قدرت‌ها زیر مدیریت گرفته می‌شود.

۳- عقب‌گرد جوامع به ساختارهای قبیلوی نقش نیروهای نو را که از بطن آن جوامع به‌گونه‌ی طبیعی رشد نموده، در حاشیه رانده و نخبگان سودجو و معامله‌گر اجتماعات مربوطه و یا روحانیون جاهل و اغلب عقب‌گرا و مرتجع آن جوامع را در رأس امور اجتماعی جای‌گاه و موقعیت می‌بخشد.

۴- در این وضعیتی است، که رهبران سودجو و فرصت‌طلب قبایل، به خصلت سنتی جوامع مربوطه تکیه و منازعه‌ی سیاسی را به‌ویژه در عرصه‌ی ستم ملی به منازعه‌ی خونین نظامی و عقیدتی می‌کشاند. بی‌جهت نیست که نقش روحانیون سنت‌گرای امارت اسلامی و رهبران قبایل که جز سودجویی شخصی از منازعات اجتماعی اهداف دیگری ندارند، در بستر دولت کنونی بیشتر از پیش رشد کرده و با سازمان‌های منسجم نظامی و یا حملات گروهی سیاست قبیلوی شان را بر دیگر جوامع تحت ستم بی‌رحمانه‌تر از هر زمان دیگر اعمال می‌نمایند.

ضرورت عبور از نگاه معیشتی به یک ...

وضعیت سیاسی و فرهنگی در کشور نشان می‌دهد که با وجود انفجار اطلاعات و گردش ثانیه‌ی آزاد افکار در بین مردم، هنوز هم اندک تغییراتی را در حیطه‌ی مسایل اساسی و منافع جمعی شکل نگرفته است. به هر روی، هر کسی تلاش دارد، که منافع شخصی خود را ولو با زیر پا کردن قطعی منافع جمعی و ملی، در بوق و کرنای پوپولیستی و غیرمنطقی انجام دهد.

به طور مثال در بحبوحه‌ی انتخابات پیش‌رو، اغلب (افراد و نهادها) نگاه معیشتی و منافع شخصی برای رسیدن به چوکی‌ها و پست‌ها را هدف خود قرار داده‌اند. لذا این عمل پارادوکسیکال ناشی از آن است، که هم مردم به دلیل کمبود سواد و آگاهی باعث می‌شود که انتخاب غیر بهینه داشته باشند و هم کسانی که می‌خواهند از این درک خود را به آن مناصب برسانند، متوسل به کارها و اهداف سطحی می‌شوند. با توجه به همین نگاه‌ها به طور قطع می‌توان گفت؛ که مثلن یک کاندیدا در قدم نخست دلیل راه‌یافتن‌اش را به پارلمان، آن امرار معاش و تقویت قدرت شخصی، سود و سمتی خود می‌داند، نه آن هدف راهبردی که قرار است، آینده‌ی ملت و کشور را دچار

تغییر و تحول بسازد. دردمندان هنوز آن دید راهبردی بین جوانان و دانش‌آموختگان کشور هم شکل نگرفته است. ما چنان کوتاه‌بینانه پیش می‌رویم که آن رسالتی را که باید به عنوان یک نسل جوان و تحصیل‌کرده داشته باشیم، از یاد برده‌ایم و دست به دامان هدف‌های بی‌بنیاد معیشتی و گروهی شده‌ایم. مثلن جوان و روشن‌فکر و منتقد که حتا برای یک ثبت‌نام کاندیداتوری بیاید در سطح شهر رژه بر پا کند، بلاخره چه امیدی برای آبادی فردای این کشور می‌رود. این نوع نگاه نسل جوان را پیش‌تر از پیش در استثمار و تناقض قرار داده است. چه مدل و تیوری را از دل این «تناقض» می‌توان برآورد، که به وسیله‌ی آن بتوان مشکل جامعه و کشورمان را حل کرد؟

بدین سان، افغانستان تا هنوز دارای یک راهبرد مستقل و تأثیرگذار (چه در بعد داخلی و چه هم در بعد خارجی) مبتنی بر منافع ملی نبوده، بلکه همیشه در تدوین سیاست‌های (قومی_سمتی) معیشتی و همین‌طور منافع افراد و گروه‌ها نقش برانده داشته است. از سوی دیگر، علی‌رغم منابع انسانی و نیروی کار فعال و منابع طبیعی

۵- بر خلاف، درون ملیت‌های تحت ستم، از آن جای‌که رشد اقتصادی بطی، ناقص و بی‌برنامه بوده و به شیوه‌ی آگاهانه‌ای این روش از سوی حکومت مرکزی حمایت می‌شود، آن‌چنان که نظم اقتصادی آن از بالا زیر هدایت و مدیریت است، نظام سیاسی و نخبگان معامله‌گر و سودجوی آن جوامع نیز تحت مدیریت بوده و همانند دانه‌ی شطرنج در دست طرف‌های بازی، کیش و مات می‌شوند.

۶- در نتیجه سیاست قبیلوی و نظم متمرکز دولتی به‌تدریج تقویه گردیده و رهبران قبیلوی که با منافع و امیال مغرضانه‌ی جوامع جهانی هم‌سو حرکت می‌نمایند، در محور سیاست جای پا باز نموده و متناسب با آن جوامع تحت‌سلطه در وضعیت دفاعی در هر اقدام از سوی مرکز به شکست و یا بن‌بست سیاسی مواجه می‌شود.

این منازعه در وضعیت دشوار جغرافیای که، ملیت‌ها و اقوام تحت ستم از یک‌سو و ملیت حاکم از جانب دیگر با کشورهای همسایه که هزاران کیلومتر مرز مشترک جغرافیای بشری و پیوندهای خونی دارند، مسئله‌ی مبارزه با ستم ملی در افغانستان را به بازی منطقی تبدیل و جوامع هم‌خون را در یک بستر کلان سیاسی، در سطح منطقه و حتا جهانی با هم درگیر می‌سازد. تشدید منازعه در این جغرافیا نشان داده است، که در مراحل حساس و اوج تنش‌ها، نخبگان سودجو و فرصت‌طلب جوامع چند ملیتی، برای دفاع از منافع‌اش که آن را اغلب منافع قومی جا زده است، در جست‌وجوی حمایت بیرونی به هر آدرس در زده و در دست خود منازعه‌ی محلی را به یک منازعه‌ی کلان داخلی و یا منطقی مبدل کرده است.

فراوان، حکومت نتوانسته که از این نیرو و منابع برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور استفاده کند و بهره‌ی لازم را ببرد. منشأ همه‌ای این معضلات در نبود شکل‌گیری یک طرح و دید راهبردی می باشد، که دامنه‌ی پراکندگی‌ها را بیشتر ساخته و هر روز بر نابسامانی‌ها سامان بیشتری می‌بخشد. در کل همین نگاه‌های ابزاری و معیشتی این واقعیت و وضعیت را در تشدید بحران در افغانستان پدید آورده است. در مسیر این نوع نگاه‌ها، هر شخص، هر گروه و به طور حتم هر کشوری ذی‌نفع می-کوشد با حمایت از یک گروه سیاسی و قومی و تجهیز و تسلیح آن، پایگاه سیاسی و استخباراتی خود را در افغانستان مستحکم نماید. این مسایل در نهایت منجر به تضعیف پایه‌های حکومتی و نهادهای (سیاسی و اقتصادی) شده که مسیر را برای ریشه‌دار ساختن بحران‌ها در کشور باز بگذارد. برای عبور از این مشکلات، نیازمند برنامه‌های راهبردی می‌باشیم، که این مهم جز در بیداری و تلاش نسل جوان و تحصیل‌کرده قابل دستیابی نمی‌باشد، تا آن‌گاه ما دچار هم‌چون پارادوکسی نشویم.

برگی از تاریخ

حکومت نجیب‌الله چگونه سقوط کرد؟

"دوستم سپس در اواخر دسامبر ۱۹۹۱م پیامی از مجاهدین دریافت کرد. این امر البته غیرمعمول نبود. دوستم با رهبران گروه‌های مختلف شورشی در تماس بود و حتا از سوی برخی از آنان در پیروزی‌هایش، ازدواج، و تولد فرزندانش پیام‌های تبریک دریافت می‌کرد. اختلاف بین مجاهدین و حکومت در اثر سیاست‌های میانه‌روانه‌ی دوستم تعدیل شده بود. اما آنچه مایه‌ی تعجب دوستم شده بود، منشاء قومی پیام‌رسان بود: او از سوی فرمانده‌ی موفق‌ترین گروه مجاهدین، رهبر اسطوره‌ای، مسعود معروف به شیر پنج‌شیر آمده بود.

دوستم با اشتیاق پذیرفت که با این پیام‌رسان دیدار کند. او به دوستم گفت که مسعود جاسوسانی در صفوف حکومت کابل دارد. «آخرین فرمانده‌ی مسعود خبرهای جالبی دریافت کرده که شاید شنیدن آن برای شما هم جالب باشد. جنرال صاحب، رابطه‌ی شما با نجیب‌الله چگونه است؟» دوستم پیش از جواب اندکی مکث کرد: «خوب است، نجیب برای دورنگه‌داشتن شورشیان از مناطق شمال و عقب‌راندن مجاهدین از مناطق پشتون‌نشین در جنوب به من اتکا دارد. من و افرادم مورد احترام هستیم و معاش خوبی در برابر خدمات خود دریافت می‌کنیم.»

پیام‌رسان ادامه داد: «ممکن است ظاهر قضیه چنین باشد. اما فرمانده مسعود اطلاعات محرمانه‌ای حاکی از آن دارد که رییس‌جمهور نجیب‌الله علیه شما اقدام می‌کند. هدف او این است که تدریجاً فرماندهان شما را از موقعیت‌شان برکنار و پشتون‌ها را به جای آن‌ها بگمارد. او وقتی کنترل نیروها را به دست گرفت، علیه شخص شما اقدام خواهد کرد. ممکن است شخص شما به‌زودی دستگیر و به اتهام خیانت محاکمه شوید. اتهام این است که شما به صورت جعلی افرادی زیادی را در فهرست نیروهای خود وارد کرده‌اید تا پول بیشتری دریافت کنید.»

او ادامه داد: «عناصر پشتونِ نیرومندی در حکومت هستند که با پشتون‌ها در میان مجاهدین نزدیک اند و شما یک مانع بر سر راه آنان هستید. بهای تمام خدمات شما به نجیب‌الله با سفری که یک‌طرفه به زندان پل‌چرخ می‌پرداخت می‌شود. اگر به من باور ندارید، نسخه‌های از اسنادی را به شما نشان می‌دهم که خطاب به تاج‌محمد رییس‌خاد در مزار شریف صادر شده تا تحقیقاتی را علیه شما آغاز کند...»

دوستم به سخنان پیام‌رسان عمیقن فکر کرد. این حرف‌ها بی‌معنی نبود و تایید هشدارهای خدیجه به‌شمار می‌رفت که می‌گفت نجیب‌الله قابل اعتماد نیست. اما اگر او بر اساس هشدارهای مسعود عمل می‌کرد، مرتکب خیانت می‌شد که جرمی بزرگ بود. چگونه او می‌توانست بدون این‌که توسط سازمان نیرومند خاد دستگیر شود، علیه نجیب‌الله اقدام کند؟

دوستم از پیام‌رسان به دلیل هشدارهایش تشکر کرد و قول داد که به‌زودی با آن‌ها در تماس شود. واضح بود که زمان کافی برای تصمیم‌گیری وجود داشت و او می‌خواست محتاطانه حرکت کند.

روز بعد در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱م خبر غیرعادی از مسکو رسید. بوریس یلتسین رهبر جمهوری روسیه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اقدام کرده بود. پرچم سرخ منقش به داس و چکش از فراز کرملین پایین کشیده شد و جای آن‌را پرچم سه‌رنگ روسیه گرفت. اکنون یلتسین رهبر روسیه بود و رسمن تمامی کمک‌ها به رژیم نجیب‌الله را قطع کرد. نجیب‌الله بدون این حمایت مالی امکان ادامه نداشت...

اما دوستم قبلن با روس‌ها قسم یاد کرده بود که دیگر هیچ‌گاه اجازه ندهد اوزبیک‌ها و ترکمن‌ها به وضعیت سابق بازگردند و در معرض بدرفتاری قرار گیرند. اکنون زمان آن رسیده بود که او در هماهنگی با مسعود اقدام کند تا اطمینان یابد که افرادش پراکنده نمی‌شوند و به محرومیت گذشته باز نمی‌گردند. اوزبیک‌ها برخواسته و پیش از آن‌که خیلی دیر شود، خواستار قدرتی می‌شوند که زمانی به آن‌ها تعلق داشت.

با این تصمیم، محافظ وفادار نجیب‌الله راه نافرمانی در پیش گرفت و شروع به توطئه علیه رهبرش کرد، هرچند رهبر او نیز پیش از این علیه خود وی دست به توطئه‌چینی زده بود."

منبع: آخرین سپه‌سالار، برایان گلین ویلیامز، مترجم؛ اسدالله شفایی، انتشارات امیری، چاپ دوم، صص ۲۰۴-۲۰۸

- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس بوک: هفته نامه صدای مردم افغانستان
آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال پنجم، یکشنبه، ۳ سرطان ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۴ جون ۲۰۱۸ میلادی

شماره‌ی ۱۸۵

نقد اجتماعی

اشتباه راهبردی حمایت از طالبان

اسحق وکیلی

آتش بس سه‌روزه‌ی طالبان در ایام عید روزنه‌ی امید را برای بسیاری از مردم افغانستان گشود و برخی بر این باور شدند، که ممکن است، پس از سالیان دراز، آتش جنگ و فتنه در افغانستان خاموش شود. مردم خسته از جنگ، برای مدتی طعم آرامش و صلح را بچشند. اعلامیه‌ای آغاز دوباره‌ی جنگ، مردم مایوس را بیش از پیش نسبت به صلح و آرامش ناامید کرد و چشم‌انداز امنیت و ثبات و زندگی در کشور را در ابهام و تیرگی مطلق فرو برد.

به نظر می‌رسد، استحکام روابط اعلان ناشده‌ی روسیه، چین، ایران و پاکستان با طالبان و افزایش کمک‌ها به این گروه، باعث امیدواری آنان برای رسیدن به تاج و تخت و قبضه‌ی دوباره‌ی حاکمیت در افغانستان شده است. از طرف دیگر طالبان به پاس لطف و مساعدت‌های مالی و تسلیحاتی و استخباراتی کشورهای فوق سراپا گوش اند، برای شنیدن امر و نهی این کشورها؛ آن‌های که خواهان گوش‌مالی آمریکا و خروج این کشور از منطقه می‌باشند، از همین رو به دستور آن‌ها با هرگونه گفت‌وگو و مذاکره با دولت افغانستان مخالفت می‌ورزند و هم‌چنان بر طبل خشونت می‌کوبند.

آنچه در این میان باعث تعجب و تحیر است، این است، که آیا به راستی این کشورها به دنبال زدودن همیشگی حاکمیت معتدل و دموکراتیک در افغانستان و برپایی نظام تندرو طالبانی در این کشور اند؟ و موجودیت حکومت طالبان در افغانستان را به نفع خود می‌پندارند، یا صرفن با استفاده از طالبان منحیت یک وسیله و ابزار، فقط به خروج آمریکا بدون هیچ‌گونه پیامد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این خروج می‌اندیشند؟ به عبارتی این حمایت صرفن تاکتیکی است یا راهبردی و با برنامه‌ها و اهداف طولانی‌مدت؟ اما آن چه بر همه روشن است، این است، که طالبان یک گروه قومی است و همه‌چیز را تنها از منظر قوم، مذهب و دین می‌بینند. عقاید دینی و مذهبی این گروه، بیان می‌دارد، که اسلام در یک نبرد پایان ناپذیر و همیشگی با غیرمسلمانان به سر می‌برند. هیچ‌گونه مامشات، مصالحه و مدارا را با نامسلمانان بر نمی‌تابد. از نظر این گروه هر غیرمسلمان یا باید تغییر دین دهد و مسلمان شود و یا حاکمیت و دستگیر حکومت اسلامی را پذیرفته و به حکومت اسلامی جزیه و خراج دهد.

با چنین عقیده و باوری، طالبان هرگز دوست همیشگی روسیه، چین و حتی ایران نخواهد شد، با این حال برنامه‌ای این کشورها برای حمایت از طالبان به نظر می‌رسد، تاکتیکی و صرف برای رسیدن به هدف مقطعی و مشخص (خروج غرب) باید باشد و همین‌طور برنامه‌ی طالبان نیز صرف به خاطر یک‌سو ساختن شر آمریکا از سر خودشان هستند. که با رسیدن به این مامول، پل این رابطه‌ها در هم خواهد ریخت. آن‌گونه که سوابق این گروه هم نشان می‌دهد، عقاید این گروه، دوستی با هیچ گروه و مردم و مملکتی را جز گروه‌های تروریستی و تندرو مثل القاعده، داعش، تحریک اسلامی ازبکستان، جدایی‌طلبان اوپغور و... بر نمی‌تابد. از این رو می‌شود گفت؛ رویکرد این کشورها نسبت به طالبان در هر دو صورت آن، اعم از راهبردی و تاکتیکی، یک اشتباه استراتژیک با پیامدهای خطرناک و جبران‌ناپذیر برای خودشان است.

زیرا در هر دو صورت، موجب تقویت دشمنان مردم خود می‌شوند و پناهگاه امن را برای گروه‌های تروریستی که در جنگ با دولت‌های شان هستند، فراهم می‌سازند.

روستایی

در موقعیت حساس جغرافیای بشری افغانستان، به‌هر اندازه نفاق قومی، تعصبات لسانی، مذهبی و سمتی دامن زده شود، متناسب به همان سطح برای افراد، اشخاص و گروه‌های فرصت‌طلب و سودجو زمینه داده می‌شود، تا با دامن‌زدن این نفاق مناسبات در حال زوال قبیله‌ی و تعصبات جاهلانه‌ی سیاسی را از نو احیا و در پشت آن سنگر، برای دسترسی به اهداف مغرضانه‌ی خود موضع بگیرند. پیامد دامن‌زدن به نفاق قومی تعصبات لسانی و سمتی به‌گونه طبیعی و خود به‌خودی اجتماعات چند ملیتی و ناهم‌گون افغانستان را به گروه‌های متضاد و آشتی‌ناپذیر تبدیل و آن‌را به تبعیت از افراد فرصت‌طلب و سودجو وادار می‌سازد. این گونه افراد فرصت‌طلب و سودجو، که در شرایط نامناسب کنونی، اغلب به بازی‌چه‌ی شبکات استخباراتی تبدیل گردیده‌اند، عمدتاً به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: الف- شوونیست‌های قومی ملیت بر سراقندار. ب- ناسیونالیست‌های منسوب به اقوام تحت ستم، که آن‌هم به زیر مجموعه‌های متعدد قابل تقسیم است. این دو گروه اجتماعی-سیاسی، که در شرایط کنونی هر کدام به شدت و جدت تمام می‌کوشند اوضاع را به نفع تمایلات خاص شان مدیریت نمایند، در بدنه‌ی هرم قدرت و یا بیرون از آن اسباب اصلی منازعه‌ی کنونی را تشکیل می‌دهند.

شوونیست‌های قومی منسوب به گروه الف، که ابتکار عمل را در دست داشته و در سطح کل اوضاع را در درون و یا بیرون از نظام رهبری می‌نمایند، اغلب عناصر و افرادی اند، که در چوکات گروه‌های سیاسی اسلامی و یا حلقات و نهادهای دخیل در قدرت رسمی خود را سازمان داده‌اند. تمایلات سیاسی این دو گروه ریشه‌ی مشترک داشته و هر دو خواهان یک‌دست سازی قدرت یا تمامیت‌خواهی قدرت به‌گونه‌ی قومی است. علاوه بر آن این دو گروه، از آن‌جای که بنا به عقب‌ماندگی تاریخی توان ایجاد احزاب و سازمان‌های قوی مدرن و معیاری را ندارند، هر کدام بر علایق کهن تکیه و می‌کوشند به سازمان‌های عشیروی و قبیله‌ی شان، که پیشینه‌ی سنتی و عرفی دارند، نفوذ و با برانگختن علایق در آن ساختارها پایه‌ی اجتماعی برای شان سرهم‌بندی نمایند.

ناگزیری‌های عده‌ای از این حلقات، طوری که در حرکات و

گروه دومی که اهداف شوونیستی و عظمت‌طلبانه‌ی قومی شان را با ایدیولوژی دینی استتار کرده و در جریان قریب به چهل سال اخیر توانسته است، نخبگان روحانی و عناصر قبیله‌ی جوامع هم‌خون شان را با استفاده از منابع مالی شبکات استخباراتی تحمیق و در خدمت بگیرند، با وجود آن که چندین بار در چند قدمی کسب قدرت و یا قریب به بیش از نیم‌دهه در راس قدرت بوده‌اند، از آن‌جایی که در برنامه‌ی کاری شان هیچ‌گونه مظاهر از دولت‌سازی معیاری و علایق نسبت به دانش و داشته‌های تمدن بشری به‌ویژه حقوق بشری وجود ندارد، تنها با زور برچه و آن هم اغلب درون جوامع هم‌خون توانسته نفوذ نمایند. در حالی که این گونه نفوذ هم‌خون سلول‌های هم‌خون پیامد آن برای این گروه فاصله از جوامع غیر هم‌خون معنی داشته و با بد بینی و شک روز افزون درون جوامع دیگر همراه گردیده است.

بخش اول



سیاسی از باورهای دینی جوامع شان نیز کاملن ناکام بوده و فاصله‌ی شان در این زمینه کماکان همانند گذشته باقی مانده‌اند. علاوه بر آن ناکامی‌ها، توفیق این گروه در تطمیع و در خدمت قرار دادن نخبگان سنتی و اعیان جوامع محکوم، که تجربه‌ی خوب تاریخی در وفا داری شان به قدرت حاکم و عدم تعهد به ارزش‌ها و داعیه‌ی جوامع هم‌خون شان داشته‌اند، نیز چندان تاثیرگذار نبوده است.

گروه دومی که اهداف شوونیستی و عظمت‌طلبانه‌ی قومی شان را با ایدیولوژی دینی استتار کرده و در جریان قریب به چهل سال اخیر توانسته است، نخبگان روحانی و عناصر قبیله‌ی جوامع هم‌خون شان را با استفاده از منابع مالی شبکات استخباراتی تحمیق و در خدمت بگیرند، با وجود آن که چندین بار در چند قدمی کسب قدرت و یا قریب به بیش از نیم‌دهه در راس قدرت بوده‌اند، از آن‌جایی که در برنامه‌ی کاری شان هیچ‌گونه مظاهر از دولت‌سازی معیاری و علایق نسبت به دانش و داشته‌های تمدن بشری به‌ویژه حقوق بشری وجود ندارد، تنها با زور برچه و آن هم اغلب درون جوامع هم‌خون توانسته نفوذ نمایند. در حالی که این گونه نفوذ درون سلول‌های هم‌خون پیامد آن برای این گروه فاصله از جوامع غیر هم‌خون معنی داشته و با بد بینی و شک روز افزون درون جوامع دیگر همراه گردیده است.

این گروه که به بی‌رحمی، نقض حقوق بشر و جنایات جنگی متهم اند، عامل اصلی بقای حاکمیت گروه اولی بوده و جوامع محکوم در انتخاب میان بد و بدتر و یا در گزینش مرگ برگرفته از تقدیر و مرگ تدریجی به گزینش دوم تکیه کرده و در حمایت ضمنی از گروه اولی، به این گروه مجال داده تا در بازی مرگ‌بار حفظ قدرت، به امید زندگی نکبت‌بار از بازی ماهرانه این گروه حمایت نمایند.